



گذر جامعه سنتی

دانیل لرنر، گذر جامعه سنتی: نوسازی خاورمیانه، غلامرضا خواجه سروی،
پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ۶۹۲ صص

مقدمه

از نیمه دوم قرن بیستم، مسأله نوسازی جهان سوم، دغدغه مشترک سیاستمداران و دانش پژوهان شرقی و غربی بوده است. برای غربیان این مسأله اهمیت دوگانه داشته است. از یک سو ترجیحات شخصی و دغدغه‌های آکادمیک آنها را به چنین موضوعاتی علاقمند می‌کرده و از سوی دیگر اوضاع سیاسی و تقابل دو جهان سرمایه‌داری و کمونیست آنها را به پژوهش در علل عقب‌ماندگی جهان سوم سوق می‌داده است. خاورمیانه به عنوان یکی از مناطق مهم و در عین حال عقب‌مانده جهان، توجه بسیاری را در اوایل نیمه دوم قرن گذشته برانگیخت. ابتدا شرق‌پژوهان غربی و سپس مارکسیست‌ها نظریات مختلفی را برای تبیین علل عقب‌ماندگی و موانع رشد و توسعه ارایه و عوامل و موانع مهم فرایند نوسازی را گزارش نمودند. از این میان دانیل لرنر پس از یک دهه پیمایش و پنج سال کنکاش، نظریه نوسازی خود را بر مبنای نقش مهم عوامل تحرک، ارتباطات، همدلی و مشارکت در نوسازی در اواخر دهه ۱۹۵۰ بیان کرد. برای او و بسیاری دیگر از هم‌عصرانش نوسازی از جریان واحدی پیروی می‌کرد که همان غربی‌شدن یا به عبارت روشن‌تر آمریکایی‌شدن بود. نوشتار حاضر به بررسی دیدگاه‌های لرنر در این خصوص اختصاص دارد که طی بررسی اصل و ترجمه کتاب وی (گذر جامعه سنتی) ارایه می‌شود.

الف. معرفی کتاب

کتاب گذر جامعه سنتی در یازده فصل و سه ضمیمه تنظیم شده است. پس از سخنان ناشر و مترجم، مؤلف در پیشگفتار اعلام می‌کند که تألیف آن پانزده سال طول کشیده است. یک دهه برای مطالعه اولیه، پیمایش و گردآوری پرسشنامه‌ها و پنج سال نیز برای استخراج نتایج و نوشتن مطالب. بنابراین نقطه آغاز تألیف کتاب سال ۱۹۴۳ می‌باشد و انتشار آن سال ۱۹۵۸. بر همین اساس مؤلف برخی از یافته‌های خود را غیرقطعی اعلام می‌کند. او در سال ۱۹۶۴ می‌گوید:

«اگر من امروز بنحواهم کتاب را مورد بازنویسی قرار دهم، با توجه به حوادث به وجود آمده، تغییراتی را در آن به وجود خواهم آورد؛ به عنوان مثال دیگر این چنین با خوش‌بینی بی‌حد و حصر به ثبات ترکیه نخواهم نگریست؛ چرا که کودتای اخیر محدودیتی را بر نگرش من تحمیل می‌کند.» (ص ۱۴)

با این حال وی در مجموع مدل نظری پیشنهادی خود برای نوسازی را تأیید و اثبات شده می‌داند و به آن افتخار می‌کند. (ص ۱۷)

دیوید رایزمن در مقدمه کتاب، ضمن تحسین گروه لرنر در جمع‌آوری مصاحبه‌ها در کشورهای که فرهنگ بدبینانه نسبت به این گونه روشها دارند و مقایسه آن با وضعیت فرهنگی غرب، سرعت شکسته‌شدن جوامع سنتی را مهیج‌ترین موضوع کتاب می‌داند. سرعتی که ارتباطات و رسانه‌های گروهی، آن را چند برابر کرده است. با این حال رایزمن تأکید می‌کند که این فرایند پرسرعت اگرچه پایان سنت را در این جوامع اعلام می‌دارد؛ اما آغاز مدرنیسم و روشنگری را تأیید نمی‌کند. او نیز همانند لرنر بر تبیینی که مکولی به آن اشاره می‌کند، تأکید دارد که تفاوت در فرهنگ شجاعت و ابتکار عامل اصلی در توضیح عدم توسعه در جهان سوم است. خاورمیانه برخلاف غرب دارای فرهنگ شجاعت است و مروج ابتکار نیست. بر همین اساس پیشنهاد می‌کند که این جوامع از ادامه تحقیر زن دست برداشته و فرصت مشارکت به آنان را هم بدهند؛ اگر چه چندان به این امر خوشبین نیست.

لرنر در فصل نخست کتاب با عنوان تمثیل بقال و کدخدا، داستان خاورمیانه را در دهکده بالغات (جنوب آنکارا) خلاصه می‌کند و بر اساس آن توضیح می‌دهد که نوسازی در خاورمیانه

داستانی شخصی است؛ زیرا روایت‌کننده‌ها از اصل داستان یعنی غربی‌شدن (آمریکایی‌شدن) دور شده و هر کسی از ظن خود یار توسعه و مدرنیزاسیون شده است و در نتیجه «این منطقه، آینده‌ای ندارد» (ص ۴۴). تفاوت عمیق میان ویژگیهای رفتاری کدخدا (که مشغول زندگی آرام خود بود) از یک سو و از سوی دیگر بقال «که در دنیای گسترده تصورات خود زیست می‌کرد و تشنه هر چیز ناآشنا و متفاوت بود.» (ص ۴۹)، صحنه نوسازی در خاورمیانه را به نمایش می‌گذارد. در حالی که بقال در شرایط نوسازی قرار گرفته، این کدخداست که خود را سرباز پیشین آتاتورک و ادامه‌دهنده راه او می‌داند (ص ۵۳) و در حالی که کدخدا شمشیر حمایل داشت، بقال قلم را رهبری می‌کرد. اما همچنان که عمر کدخدا طولانی است، «بقال مرده است» (ص ۶۳ و ص ۷۳). اگرچه پسران کدخدا راه بقال را ادامه می‌دهند.

بحث نظری، دومین فصل کتاب لرنر است که در آن به نوسازی سبکهای زندگی پرداخته می‌شود. لرنر سه دسته از افراد را در خاورمیانه از هم متمایز می‌کند: سنتی‌ها، انتقالی‌ها و مدرنها. نسبت آنها در هر جامعه‌ای، آهنگ رشد آن جامعه را مشخص می‌سازد. او با این مفروض که «نوسازی اصل وحدت‌بخش جوامع خاورمیانه است»، معتقد است که مردم منطقه امروز نه به وسیله راه‌حل‌های مشترک؛ بلکه به واسطه مشکلات مشترک (یعنی چگونگی نوسازی روشهای زندگی) متحد می‌شوند. (ص ۷۹) و ساکنان خاورمیانه در حالی که بیشتر از همیشه مجموعه افکار و طرحهای مدرن را می‌خواهند، شناسه ساخت ایالات متحده را طرد می‌کنند. (همان). لرنر با اذعان به یگانگی نوسازی با غربی‌شدن (یا آمریکایی‌شدن)، آن را تزریق روحی عقلانی و اثباتی می‌داند که - بر اساس اتفاق نظر نسبی دانش‌پژوهان - اسلام در برابر آن مطلقاً بی‌دفاع است. (ص ۸۰) به نظر لرنر شخص و شخصیت متحرک، کلید محوری برای رسیدن به نوسازی است که طی آن شخص برای یافتن وضعی بهتر، از روستا به شهر نقل مکان و در این فرایند یکدلی و مشارکت را تجربه می‌کند. در این میان رسانه‌های گروهی، یکدلی را برای مشارکت تشدید می‌کنند؛ مشروط بر اینکه اعضای جامعه سنتی با کسب سواد بتوانند مشارکت را تحقق بخشند. لرنر پس از بیان این سه عامل (شهرنشینی، سواد و رسانه‌های گروهی)، به موانع نوسازی می‌پردازد و اعلام می‌کند که برای شرق دستیابی به آنچه غرب به تدریج و در طول سه قرن گذشته انجام داد، آسان نخواهد بود. (ص ۱۰۶). لرنر در نهایت

نوسازی را انتقال به جامعه مشارکتی، و مشارکت را داشتن نوعی دیدگاه می‌داند. (ص ۱۱۴) بدین ترتیب میزان مشارکت، به تنوع و کثرت موضوعاتی بستگی دارد که فرد درباره آن صاحب دیدگاه است.

فصل سوم به پیمایش در شش کشور مهم خاورمیانه (ترکیه، لبنان، مصر، سوریه، ایران، اردن) پرداخته و نشان می‌دهد که فرایند انتقال در این کشورها - به تناسب - با مشکلات و تعارض‌های زیادی همراه است. به عبارت دیگر پیمایش نشان می‌دهد که نوسازی توانمند افراد و نهادها امری صعب و پرمخاطره است. در طبقه‌بندی لرنر بر اساس شاخصهای مختلف، ترکیه و لبنان در رأس و ایران و اردن همواره در پایین‌ترین رتبه‌ها با هم رقابت می‌کنند. «ایران در حال مبارزه برای بیدارشدن از خواب عمیق صدساله به رهبری مصدق و ملی‌شدن صنعت نفت است» (ص ۱۴۴)؛ اما رضاشاه به دلایل مختلف، همچون آتاتورک نبود زیرا او سپاهی از فرماندهان ماهر نداشت تا برنامه اقدام اجتماعی را اجرا کنند. ایران در دریای سیاست جهانی - دوقطبی - شناور بوده است (ص ۱۶۷).

فصل چهارم تا دهم کتاب به مطالعه موردی نتیجه پیمایش‌ها اختصاص دارد. فصل چهارم ترکیه را با توجه به گذشته و دورنمای آینده آن مورد بحث قرار می‌دهد. لرنر در آغاز این فصل توضیح می‌دهد که ترکیه بیش از دیگر کشورهای خاورمیانه، غرب و غربی‌شدن را بر شرق و سنتی‌ماندن ترجیح می‌دهد و در فصل پنجم - از قول یک ترک - چنین می‌آغازد که «در راه پیشرفت، قلبهایمان را نثار خواهیم کرد. ما پانصد سال پرش خواهیم کرد و هیچگاه نخواهیم ایستاد» (ص ۲۱۳) و طی آن به وضعیت انتقالی‌ها در ترکیه می‌پردازد.

فصل ششم شرایط لبنان را در دو دنیا خلاصه می‌کند که مردمانش بدون تعلق به هیچ یک از این دو دنیا، در آن واحد و به نحو احسن زیست می‌کنند. در مقابل، مصر (در فصل هفتم) دور باطلی را طی می‌کند که مهمترین عامل آن فقر عمومی است و هر از گاهی در انقلاب و خشونت نمود می‌یابد. فصل هشتم به شرایط سوریه می‌پردازد که با ملغمه‌ای از ناسیونالیسم، پان‌عربیسم و اسلامگرایی، به بی‌تفاوتی تاریخی توده‌ها انجامیده است. بی‌ثباتی‌های مداوم محیط اجتماعی و عجز دیرینه حکومت‌های سوریه، از یک سو نهادهای سنتی را رو به زوال برده و از سوی دیگر فرصت رشد کمتری را به ارمغان آورده است. در فصل نهم، کشور اردن مورد

بررسی قرار گرفته است. اکنون در این کشور، اردنی‌ها و فلسطینی‌های آواره، دوسوم جمعیت را تشکیل می‌دهند. تماس فرهنگی این دو گروه، از تعامل به تقابل کشیده شده است. برای فلسطینی‌ها، اردنی‌ها افرادی بیابانگرد و عقب‌مانده و برای اردنی‌ها، فلسطینی‌ها افرادی فاسد و کافر به حساب می‌آیند.

لرنر بر اساس رتبه‌بندی خود، ایران را اولین کشور کمترمدرن دانسته و پس از سایر کشورها در فصل دهم به آن می‌پردازد. به نظر وی جغرافیا، سرنوشت ایران را موضوع بازی تخصصات کشورهای بزرگ قرار داده است. عقب‌ماندگی و رشد آن نیز به شدت به همین کشورها وابسته است و سیاستمداران ایرانی بدون درک این نکته همچنان بر معنای شخصی خود از نوسازی و تقابل شدید با این کشورها اصرار می‌ورزند. از نظر لرنر «اگرچه ایران کشوری مستقل است؛ اما روشهای زندگی آن به شدت وابسته می‌باشد و مردم این سرزمین عادت کرده‌اند خود را بر پایه قدرتهای خارجی تعریف کنند» (ص ۶۶۵) از سوی دیگر از نظر لرنر، همچنانکه پژوهشگرانی چون آن لمبتون تأکید می‌کنند، سیاست مبتنی بر توطئه و عدم اعتماد ویژگی رفتار سیاسی مردم ایران است و در نتیجه، نظامی غیرمشارکتی، مبتنی بر قشر نخبه بسته و متکی به اجبار جریان دارد. افراط‌گرایی در نتیجه سرریز شدن نخبگان فکری و تولید اضافی روشنفکران، عاملی برای تمایل به طیف مدرنیسم است. برای لرنر پدیده مصدق بسیار زجرآور است؛ زیرا او «به شدت در مقابل روند آمریکایی‌شدن مقاومت و کشتی ایران را برخلاف جهت آب هدایت کرد و در نتیجه از اوج قدرت به حضيض کشیده شد» (ص ۶۰۴) خصومت ایرانی‌ها نسبت به آمریکا برای لرنر پرسشی بسیار مهم است. (ص ۵۹۰) وی بر آن است که چون مصدق به حرف (تحمیق مردم) بیشتر از عمل معتقد بود، اگر هم مشارکتی صورت می‌گرفت، بیشتر ذهنی بود نه مشارکت واقعی اقتصادی و سیاسی و چون هر پرسشی پاسخ خاص خود را دارد، پرسش توسعه در ایران به گونه‌ای انحرافی، انتخاباتهای غلط را به دنبال داشته است.

لرنر در فصل یازدهم کتاب با نگاه به گذشته، راهبردهایی برای آینده ارائه می‌دهد. او ضمن تصریح به شخصی‌بودن معنای نوسازی در خاورمیانه، بر ضرورت و قطعیت اشتراک در فرایند نوسازی تأکید می‌ورزد. البته او قواعد پیشنهادی خود برای نوسازی را صرفاً

«فرضیه‌هایی امکان‌پذیرتر» می‌داند که هنوز اثبات نشده‌اند. (ص ۶۲۱) لرنر به روشنی می‌دید که قواعد سنتی به سرعت در حال فروریختن است. به عنوان مثال فرهنگ بزرگ‌شماری مرد، در برابر یورش رسانه‌های همگانی مخصوصاً سینما بی‌دفاع شده است. (ص ۶۲۳) با این حال وی خاطرنشان می‌کند که مهمترین مانع در خاورمیانه، شکل سیاسی حکومت‌کردن است که به دنبال خود بی‌ثباتی هویتی را به دنبال دارد و همین امر شکل سیاست مبتنی بر سرکوب را تداوم می‌دهد. پیوند این سیاست با قرائت‌های سنتی از اسلام مشکل را دوچندان کرده است. (ص ۶۳۳)

ب. بررسی کتاب

محتوای کتاب را از دو جنبه می‌توان مورد بررسی قرار داد. جنبه نخست، نکات برجسته آن است که هنوز نیز پس از پنجاه سال اهمیت خود را حفظ کرده‌اند و جنبه دوم نکات پرسش‌برانگیزی‌اند که در پی نگاه انتقادی و پژوهش‌های متأخر آشکار شده‌اند. در خصوص برجستگی‌ها به نه مورد مشخص می‌توان اشاره کرد:

یک. معنای شخصی‌نوسازی. تبیین لرنر از ماهیت توسعه در خاورمیانه از ابعاد متعدد قابل توجه است. یافته بسیار مهم وی مبنی بر شخصی‌بودن معنای توسعه در خاورمیانه نکته ظریفی را بیان می‌کند. خاورمیانه‌ای‌ها - برخلاف خواست لرنر - راه و شیوه‌های خاص خود را برای نوسازی می‌پیمایند؛ اما به ناچار با مظاهر غرب و آمریکایی‌شدن سروکار دارند. از نظر لرنر همین ماهیت باعث شده تا جریان نوسازی در خاورمیانه ضمن طیف‌گونگی، واجد نوعی پارادوکس باشد؛ زیرا «خاورمیانه‌ای‌ها بیشتر از همیشه طرح‌های مدرن را می‌خواهند؛ اما شناسه ساخت ایالات متحده را طرد می‌کنند». (ص ۷۹) در نتیجه عده‌ای نوسازی را در پارسایی و پیوند با سنت‌ها و عده‌ای دیگر در گسست از آنها می‌دانند.

دو. نقش ارتباطات. تأکید لرنر بر نقش تحرک و ارتباطات در جریان نوسازی، مهم و روشن‌بینانه بوده است. اهمیت ارتباطات و رسانه‌های گروهی در نوسازی حتی امروزه نیز به جای خود محفوظ و دغدغه بسیاری از دانشمندان این حوزه است. این نکته که طی دهه پنجاه از سوی برخی دیگر از دانش‌پژوهان این حوزه مطرح شد، از سوی لرنر بسط و گسترش یافت

و اکنون نیز نقش ارتباطات در نوسازی عمده و مطرح است. بر مبنای نظر لرنر در این کتاب، هرچه میزان تحرک و جابه‌جایی از روستا به شهر و گسترش ارتباطات و رسانه‌های گروهی بیشتر باشد، نوسازی نیز بیشتر خواهد بود.

سه. مشارکت معنادار. از نظر لرنر نقش تحرک و شهرنشینی و گسترش ارتباطات فایده‌ای برای نوسازی نخواهد داشت؛ مگر آنگاه که در پرتو سواد و همدلی امکان تعالی و مشارکت معنادار را میان مردمان اجتماع ایجاد کند. بر همین اساس وی بر مسأله همدلی بسیار تأکید دارد و معتقد است که بدون آن نوسازی محقق نخواهد شد؛ زیرا افراد به صورت فردی و شخصی در جامعه زندگی می‌کنند و به مسایل جمعی و مشترک اهمیتی نمی‌دهند و در یک کلام برای خود «دیدگاه» و نظری قایل نیستند تا به اجرا و انجام آن اقدام کنند.

چهار. بررسی توامان عوامل و موانع نوسازی. لرنر به همان سان که به عوامل مؤثر در فرایند نوسازی توجه دارد، موانع آن را نیز به خصوص در خاورمیانه و برای هر کشوری گوشزد می‌کند. این بعد یعنی توجه به موانع نوسازی حتی در وضعیت کنونی نیز حائز اهمیت است. این مسأله که برای مصر فقر؛ برای اردن ثنویت فرهنگی دوگونه مردمان؛ برای سوریه فریب‌های افراط‌گرایی؛ برای لبنان محدودیت سرزمینی و دو نوع نحوه نگرش به زندگی و نهایتاً برای ایران سیاست و واقعیت جغرافیایی است، می‌تواند مانعی مهم برای توسعه و نوسازی باشد و هنوز هم دارای اهمیت است. در این خصوص به نظر می‌رسد اگر عوامل توسعه‌ای پیشنهادی لرنر متأثر از مسایل سیاسی باشند، موانع مورد نظر وی کمتر به چنین شائبه‌ای مبتلا هستند و از این نظر می‌توانند برای سیاستمداران، تصمیم‌گیران و دانش‌پژوهان کشورهای مورد بحث، بسیار ارزنده و حائز اهمیت باشند.

پنج. آگاهی از وجه منفی قوم‌گرایی غربی و قومیت‌پرستی خاورمیانه‌ای. لرنر تعریف خود از نوسازی را بر مبنای غربی‌سازی و آمریکایی‌سازی استوار می‌کند؛ اما همزمان تأکید دارد که اتهام قوم‌محوری، امروزه به صورت شعاری تصنعی درآمده است. مشکل نوسازی، مخمضه قوم‌محوری را هم شامل می‌شود؛ اما قوم‌محوری آمریکائیان که به برنامه‌های توسعه در خارج از کشور کمک می‌کنند، تنها صغرای قضیه را شکل می‌دهد. کبرای قضیه قومیت‌پرستی خود مردم در حال توسعه است. به هر حال «مدل غربی برای اینکه بتواند به طور مؤثر عمل

کند، باید از چنین قومیت‌پرستی رهایی یابد. دقیقاً در این جاست که مخصصه نژادپرستی خاورمیانه و دیگر مناطق در حال توسعه می‌تواند مانعی در قبال توسعه باشد». (صص ۱۶-۱۵) شش. توجه همزمان به شاخص افراد و نهادها. لرنر به درستی در کنار شاخص‌هایی چون شهرنشینی، ارتباطات و سواد به شاخصهای رهبری، نهادسازی و ساختار سیاسی نیز توجه دارد. تأکید او بیش از هر چیز بر توسعه همزمان افراد و نهادهاست؛ به گونه‌ای که نوسازی یکی بدون دیگری پیامد مثبت و پیش‌روانه‌ای را به دنبال ندارد.

هفت. توجه همزمان به عوامل اقتصادی، فرهنگی و سیاسی. به رغم عدم تفکیک دو حوزه توسعه سیاسی و اقتصادی در دهه ۱۹۵۰، لرنر در تبیین خود به عوامل متعدد فرهنگی، روانشناختی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توجه کرده و اگرچه هریک از عوامل را در مورد کشور خاصی برجسته می‌کند؛ اما در مجموع هیچ‌یک از آنها را فرو نمی‌نهد. برای مثال در مورد مصر به عوامل اقتصادی، در مورد اردن به عوامل جمعیت‌شناختی، در مورد سوریه به عوامل ایدئولوژیک و در مورد ایران به عوامل فرهنگی و سیاسی توجه خاص و برجسته دارد.

هشت. پژوهش لرنر نه فقط ابعاد بنیادی روند نوسازی را به تصویر می‌کشد، بلکه به برخی رهیافتهای روش‌شناختی نیز اشاره می‌کند که نظریه نوسازی به منظور تقویت دعاوی خود بدانها نیازمند است. رهیافتهایی چون پیمایش آماری، پرسشنامه، فنون مصاحبه، چارچوب نظری و الگوهای مفهومی که در مباحث متنوع (سیاست، انسجام اجتماعی و توسعه اقتصادی) به خوبی بیان شده‌اند. سیصد مصاحبه‌ای که در شش کشور ترکیه، لبنان، مصر، سوریه، اردن و ایران انجام شده است، مبین ماهها تلاش می‌باشد و از طریق آنها از مردم خاورمیانه خواسته شده تا «عادات و اولویتهایشان با توجه به تأثیر رسانه‌ای و ارتباطات، مواضعشان در قبال خارجی‌ها و کشورهای خارجی، چشم انداز آنها از زندگی و نیز برخی وجوه مشخص زندگی روزانه‌شان» را بیان کنند. (پیشگفتار).

نه. استفاده از زبان استعاره در بیان مطالب. لرنر نخستین فصل کتاب خود را با تمثیل بقال و کدخدا آغاز می‌کند. توجه لرنر به تمثیلات و استعاره در بیان و تبیین مطالب از دیگر ویژگی‌های مثبت کتاب اوست. این ویژگی باعث جذابیت اثر - حتی برای خوانندگان عمومی - شده است. استفاده مکرر وی از ضرب‌المثل‌ها (که البته در متن فارسی تحت اللفظی ترجمه

شده‌اند و وافی مقصود نیستند) و استعاره‌ها در این کتاب بسیار حائز اهمیت است. لرنر حدود پنج بار عبارت «بقال مرده است» را تکرار می‌کند. این عبارت برای خواننده می‌تواند بسیار معنادار باشد؛ زیرا مرگ بقال - که به گفته لرنر رهبری قلم را به عهده دارد - در جریان نوسازی، نوعی نماد و نشانه است؛ در حالی که کدخداها عمری طولانی دارند.

از منظر انتقادی نیز پنج نکته شایسته تذکر و تأمل‌اند:

یک. **ترادف نوسازی با غربی‌سازی.** تأکید بیش از حد لرنر بر مدل غربی توسعه، یکی بودن نوسازی با فرایند غربی و آمریکایی‌شدن و ضرورت و قطعیت این فرایند، حداقل پس از گذشت نیم قرن از این نظریه و عدم تحقق کامل آن، آشکارا وجهی از افراط نظری را آشکار می‌کند. از نظر لرنر:

«مدل غربی فقط از نظر تاریخی غربی است ولی از لحاظ جامعه‌شناختی، جهانی می‌باشد. این مدل بنیادین در تمامی جوامع و قاره‌های جهان، بدون توجه به تفاوت‌های نژادی، رنگ یا عقیده ظهور خواهد یافت.» (ص ۱۶).

البته لرنر در پیشگفتار خود بر ویرایش جدید کتاب در سال ۱۹۶۴، یعنی چهار سال بعد از تألیف کتاب، به مخاطرات قوم‌محوری غربی اشاره می‌کند؛ اما بلافاصله تذکر می‌دهد که اگر قرار باشد قوم‌محوری مانع توسعه باشد، قبل از هر چیز قوم‌پرستی خاورمیانه‌ای (و اساساً جهان سومی که در منازعات خونبار داخلی رخ نموده است)، مانع اساسی به حساب می‌آید. اینکه هر نظریه برای تبیین مفروضات خود گریزی جز تقلیل‌گرایی ندارد، نمی‌تواند نقیصه فروکاست نوسازی به غرب‌گرایی را از سوی لرنر توجیه کند؛ حتی اگر ادبیات دهه پنجاه فاقد اصطلاحی جز غرب‌گرایی برای نوسازی باشد. زیرا لرنر همان‌گونه که در طرح علل و موانع توسعه، سایر موارد را - اگرچه گذرا - بیان کرده است، در این جا نیز می‌توانست ابعاد دیگر نوسازی را - اگرچه گذرا و انتقادی و در جهت رد آنها - بیان کند.

دو. **نقش مذهب در توسعه.** لرنر ادعای بزرگی طرح می‌کند مبنی بر اینکه:

«از شرق تا غرب، نوسازی چالش اساسی یکسانی را مطرح می‌کند: تزریق روح عقلانی و اثباتی که بر اساس اتفاق نظر نسبی دانش‌پژوهان، اسلام در برابر آن مطلقاً بی‌دفاع است.» (ص ۱۰)

ظاهراً طرح لرنر بر اساس تجربه مدرنیزاسیون و مذهب مسیحیت در غرب است. از نظر

وی:

«همین فرایند غیرمذهبی تغییر اجتماعی است که نوسازی را برای جهان غرب به ارمغان آورد و بیش از پیش با مشکلات امروزی گذر از سنت به مدرنیسم در خاورمیانه تناسب دارد. در حقیقت نوسازان خاورمیانه‌ای باید توالی تاریخی رشد غربی را درک کنند» (ص ۸۱).

او روشنفکری غیرمذهبی را - که البته به راحتی جایگزین وحی مقدس نمی‌شود و هر کس باید خودش آن را به دست آورد - از لوازم مدرنیزاسیون می‌داند (ص ۷۷) و تأکید می‌کند که «افراد برای ایجاد جو جدید غیرمذهبی عقیده، مبارزه کنند» (همان) به نظر وی فرایند مشابه مذهب‌زدایی در خاورمیانه در جریان است که بر اساس آن تقوا در مقابل هیجان قرار می‌گیرد. (ص ۷۸)

اما مطالعات و پژوهشهای واپسین سالهای قرن بیستم از دوره پاساسکولار در اندیشه بشری خیر داد. بر این اساس چنانکه برگر خاطر نشان می‌کند، مدرنیزاسیون به منزله سکولارشدن نیست؛ بلکه متضمن متکثرشدن است و استارک به درستی معتقد است که اولاً تجربه جوامع دو قرن گذشته نشان می‌دهد که مدرنیزاسیون پایان مذهب نیست و ثانیاً جدایی دین از سیاست روندی طبیعی نمی‌باشد؛ بلکه سکولاریسم موضعی ایدئولوژیک است و ثالثاً (در نتیجه) سکولاریسم و سکولاریزاسیون بخشی از فرایند مدرنیسم نیستند؛ بلکه از دیدگاههای رقیب در مورد جامعه و سیاست در عصر حاضر به شمار می‌آیند.

سه. خاستگاه سیاسی نظریه. به رغم اهمیت کتاب لرنر و اینکه از داعیه‌های قوی وی آکادمیک بودن کتاب است، نمی‌توان از خاستگاه سیاسی نظریه وی غافل ماند. بخشی از انگیزه و خاستگاه نظریه وی در طرح تئوری توسعه، به استقرار نظام دوقطبی و کشمکش ناشی از جنگ سرد میان در اردوگاه سوسیالیسم و سرمایه‌داری بازمی‌گردد. گسترش جنبشهای سوسیالیستی و کمونیستی در جهان سوم برای بسیاری از اندیشمندان توسعه، انگیزشی مهم به حساب می‌آمدند و در حالی که شرق به دنبال راه رشد غیرسرمایه‌داری بود، غرب نوسازی سرمایه‌دارانه را تجویز می‌کرد. او از رهیافت هژمونیک لیبرالی - آمریکایی دوران پس از جنگ

جهانی دوم تبعیت می‌کند. در این رهیافت دیگران، همان جوامع در حال توسعه (نه توسعه یافته و یا تقریباً توسعه یافته) جهان سوم‌اند. «خاورمیانه به دنبال چیزی است، که غرب آن را پیموده و یافته است.» (ص ۱۱۷) حمایت سیاستمداران در کشورهای سرمایه‌داری غربی و نیز نقش جهانی مؤسسات غربی در اجرای این گونه تحقیقات پیمایشی و در نتیجه تدوین و تألیف این کتابها، می‌تواند بخشی از این مدعا را مستند سازد. از همین‌رو محافظه‌کاری لرنر در طرح نظریه‌اش، می‌تواند نوعی تداوم دغدغه و واکنش غربی‌ها در مقابل سیاستهای رادیکال به حساب آید. بر این اساس، تبیین دوآلیستی وی (سنت در مقابل مدرن) در مقابل تبیین مارکسیستی فنودالی - سرمایه‌داری قرار می‌گیرد.

چهار. خوش‌بینی نظری. لرنر در این کتاب سرعت شکسته‌شدن جوامع سنتی را به تصویر می‌کشد؛ اما به مرحله بعد از این شکست وقعی نمی‌نهد. این نکته‌ای است که برخلاف نویسندگان دیوید رایزمن در مقدمه کتاب به آن پرداخته است. اینکه نوسازی فرایندی حتمی و قطعی است، مشکلی را حل نمی‌کند. مهم این است که پس از شکست سنتها - چنانکه لرنر به آن معترف است - چه وضعیتی پدید خواهد آمد؟ بنابراین برخلاف لرنر و نیز بسیاری دیگر که بر همبستگی جوامع انسانی در سایه توسعه ارتباطات تأکید می‌کردند و مدعی بودند که کمکهای لازم به کشورهای جهان سوم آنها را به توسعه می‌رساند، این خوش‌بینی عملی نشد. زیرا نه فقط فروپاشی نهادهای قدیمی به تأسیس نهادهای سیاسی جدید نیانجامید، بلکه حتی نهادهای ایجادشده نیز به علت عدم تجانس میان نیاز جوامع و کارکرد آنها، پاسخگوی خواسته‌ها نبودند. در نتیجه پس از خروج استثمار، بحران نهادی مضاعفی پدید آمد و نظام سیاسی - اقتصادی دچار هرج و مرج شد.

پنج. نادیده گرفتن جنبشهای استقلال طلبانه و رهایی‌بخش. دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ اوج فعالیت جنبشهای استقلال طلبانه و رهایی‌بخش در خاورمیانه است. عدم توجه لرنر به این مسأله در تبیین گذر جامعه سنتی در این منطقه، نقصی اساسی است. اگرچه این مسأله می‌تواند به عمد و ناشی از دغدغه‌های سیاسی و غیرعلمی مؤلف باشد، اما نمی‌تواند نقش مثبت یا منفی این جنبشها در فرایند توسعه کشورهای خاورمیانه‌ای - به ویژه کشورهای اسلامی - را نفی کند. بر همین اساس لرنر به جنبش اسلام‌گرایی که تقریباً از سال ۱۹۲۴ و پس از فروپاشی

خلافت عثمانی شروع شد و در دهه پنجاه توسط اخوان المسلمین و البنا و سپس توسط سید قطب و گروههای جهادی به اوج رسید، توجهی ندارد. حتی اگر این گروهها مدعی بازگشت به سنت و سلف باشند، محتوای عمل آنها آشکارا واکنشی به مسأله عقبماندگی جوامع اسلامی است و این همان نکته‌ای است که لرنر از آن غفلت کرده است. اشاره‌های گاه و بیگاه وی به اخوان در مصر نیز نمی‌تواند این نقص را از کتاب وی بزداید.

نتیجه‌گیری

تشخیص مترجم گرامی و ناشر محترم مبنی بر اهمیت کتاب (که نیم قرن از تألیف آن می‌گذرد) برای ترجمه، ستودنی و در خور سپاس می‌باشد. به هر حال هنوز جامعه ما با مسایلی توسعه در اقسام آن دست به گریبان است و حتی اگر عوامل پیشنهادی لرنر برای توسعه، ناشی از تقابل نظام سرمایه‌داری با سوسیالیسم باشد، موانعی که وی می‌شناساند و به ویژه موانعی که در مطالعات موردی برای هر کشور ترسیم می‌کند، کمتر به سلیق و انگیزه‌های سیاسی آغشته است و در نتیجه هنوز هم قابل تأمل‌اند و می‌توانند به یکسان برای تصمیم‌گیران و دانش‌پژوهان کشورهای خاورمیانه مطمع نظر باشند.

همچنین برخلاف معیارهای توسعه و عقبماندگی اقتصادی که کمیت‌پذیرند و به وسیله تولید ناخالص، درآمد و قدرت خرید می‌توان توسعه و عقبماندگی را بر اساس چارچوبهای آماری و از طریق محاسبات دقیق مورد ارزیابی قرار داد، درباره توسعه و عقبماندگی سیاسی، چنین کاری مشکل می‌نماید؛ زیرا به علت کمیت‌ناپذیری عناصر کیفی توسعه سیاسی، نمی‌توان پارامترهای توسعه و عقبماندگی سیاسی را به طور دقیق محاسبه و اندازه‌گیری نمود. مسأله مهم در این خصوص متغیرهای بسیار زیاد و ارتباط پیچیده میان آنهاست؛ به طوری که از تعامل این متغیرها نمی‌توان رابطه علت و معلول را به سادگی تشخیص داد. از این زاویه تلاش لرنر برای ارزیابی گزارشی کمی و آماری از وضعیت کشورهای خاورمیانه - که البته بیشتر بر بعد فرهنگی و سیاسی متمرکز است - با معیارهای سه‌گانه تحرک، رسانه و سواد مشارکتی، بسیار حایز اهمیت است.

بعد مهم دیگر نظریه دانیل لرنر توجه به نقش ارتباطات در توسعه است. تئوریهای توسعه‌ای دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، بر نقش رسانه و ارتباطات جمعی در توسعه اقتصادی و سیاسی تأکید زیادی داشتند. قبل از دانیل لرنر، هارولد لاسول بر نقشهای اجتماعی و ارتباطات تأکید کرده بود. از نقشهای مهمی که وی برای ارتباطات قایل شد، ایجاد توسعه همبستگی‌های اجتماعی و انتقال میراث فرهنگی بود. لاسول بر آن بود که از طریق انتقال میراث فرهنگی، معیارها و ارزشهای خاص جوامع لیبرال غربی و از جمله باورهای مربوط به دموکراسی، آزادی فردی و حقوق بشر، مورد توجه قرار گرفته و ترویج می‌شوند. بر همین اساس لرنر ارتباطات جمعی را عامل اساسی تحرک اجتماعی و تحول انسان سنتی به مدرن می‌داند. بنابراین به واسطه گسترش شهرنشینی، سواد و استفاده از وسایل ارتباط جمعی، جوامع سنتی خاورمیانه‌ای نیز می‌بایست در حرکتی سریع مسیر مدرنیزاسیون را بپیمایند. برخی از محققان مسایل ارتباطات و توسعه، نظریه‌نوسازی مبتنی بر ارتباطات لرنر را یک‌سو‌نگر دانسته و بر ضرورت دوطرفه بودن ارتباط تأکید داشتند. از این منظر، مردم نه فقط دوست دارند (و باید) که از منابع موجود و افراد دیگر پیام دریافت کنند، بلکه خود نیز می‌خواهند (و باید) احساسات، باورها و اندیشه‌های خویش را منتقل نمایند. به نظر می‌رسد این انتقاد وارد نباشد، زیرا لرنر تصریح می‌کند که رسانه وقتی عامل توسعه است که پیوندی با سواد و در نتیجه مشارکت و همدلی برقرار نماید.



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی